

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در استطاعت حج و جنبه عدم شرطیت استطاعت نسبت به حج به عنوان شرط و خوب بود. عرض شد به مقتضای آن طبیعت اولیه و صرف نظر از ادله آن خود طبیعت اولیه استطاعت اقتضای شرط واجب بودن را می کند یعنی شرط الوجود نه اقتضای شرط الوجوب که استطاعت به عنوان شرط وجوب باشد و مثل سایر احکام و تکالیف عبادی و غیر عبادی که چه طور خود استطاعت در آنها به عنوان یک شرط عقلی و یک شرط وجودی است، البته اگر ما طبق مبنای مرحوم صاحب فصول شرط وجودی را هم یکی از دو قسم شرط عقلی بدانیم باز تفاوتی در این مسئله ندارد چه شرط وجودی باشد چه شرط عقلی، باز از عهده شارع خارج است.

شارع در بیان تکلیف اگر نظری بر تقید قیدی نداشته باشد، نفس تکلیف اقتضای اطلاقیت می کند و آن اطلاقیت (مثل سایر موارد اطلاق) خود این تکلیف بر مکلف القا می شود بدون ای قید و بدون ای شرط و بدون ای جهت و لذا آن چه از مکلف خواسته می شود و مقصود مولا از القاء خطاب است، نفس صرف الوجود این متعلق تکلیف است، آن صرف الوجود از مکلف خواسته می شود و غرض از تکلیف همان است و دیگر اتیان به آن صرف الوجود بر عهده مکلف است، حالا خود مکلف گاهی از اوقات این راه را انتخاب می کند گاهی راه دیگری انتخاب می کند آن دیگر به عهده اوست. وقتی که می گوید اکرم زیدا لیله الخمیس در این جا اکرام زید بای نحوکان باید محقق بشود، اگر فرض کنید که این در فلان شهر قرار دارد باید بیاید در قم و زید را در لیلۃ المنخیس اکرام کند. دیگر شارع و مولا به او نمی گوید که باید چند روز زودتر مسافرت کنی و بیایی، مولا در کیفیت اتخاذ طریق به ایجاد صرف الوجود (یعنی همان وجود متعلق تکلیف) کاری ندارد این را می گویند شرط الوجود. شرط وجود برای آن امر خارجی.

یا این که اصلا فرض کنید این شخص می گوید من یک ساعت قبل از این وقتی که برای اکرام زید است از فلان شهر می آیم، مولا می گوید آخر از کجا؟ می گوید من طی الارض دارم اصلا می خواهم با طی الارض بیایم قم. خب خودت می دانی می گوید من فرض کنید که ماشین دارم می گویم با ماشین بیا می گوید من طیاره دارم با طیاره می آیم آن دیگر در اختیار آن فرد است و همین طور در نحوه اکرام که اکرام به چه نوعی باشد در اختیار است مگر این که مولا خودش مشخص کند و آن نوع طعام را خود

او در این جا تعیین کند.

پس بنابراین مسئله استطاعت در این جا یک مسئله عقلی است و به عنوان شرط ایجاد برای آن وجود متعلق تکلیف است در خارج.

حالا چه این که در بعضی از اوقات مولا خودش هم تصریح کند بر این مسئله تفاوتی ندارد [مثلاً] ان استطعت اکرم زیدا ليله الجمعة، حالا فرض کنید که شخص بگوید من در فلان شهر هستم مولا می گوید خب بلند شو برو در شهر خودت اکرام بکن می گوید به من ارتباط ندارد ان استطعت یعنی اگر نمردی اگر آجر به کلهات نخورد اگر فرض کنید که این جا پایت نشکست، بلا سرت نیامد یا این که استطاعت مالیه نداشتی فرض کنید که دزد مالت را برد صبح بلند شدی دیدی دزد مالت را برده و نمی توانی اکرام کنی. این مسائل خارجی را که خود عرف هم می فهمد و تشخیص می دهد که چگونه استطاعت سلب می شود و چگونه استطاعت حاصل می شود و این به اصطلاح بستگی به نظر عرف دارد.

این مسئله بسیار مسئله مهمی است! یکی از کلیدهای اجتهاد و استنباط همین است که انسان ملاحظه کند ببیند حکمی را که شارع بیان کرده و تکلیفی را که مقید به او کرده آیا این تکلیف، تکلیفی است که منزل بر عرف است و منزل بر حکم عقل است یا این که شارع در این جا نظر خاصی داشته و در بیان این مطلب از خود اعمال رویه کرده است.

به استطاعت که شما نگاه کنید آن طبع اولی... لذا شما می بیند تمام روایات اصلا به این نقطه تکیه دارد (خیلی عجیب است) در بسیاری از موارد ما می بینیم احکامی را که شارع گفته تمام این احکام همگی منزل بر این نکته اساسی و فطری و عقلی و عقلایی و همین سیره و مشی عقلاییه است، منتهی در آن جا خود شارع هم به عنوان احد من العقلا همان نکته را در آن تأکید کرده و همان مسئله را در آن بیان کرده است.

عرض شد در قضایا و مسائلی که اتفاق افتاده، اتفاقاً دو یا سه روز پیش بود شنیدم که یک بچه ای و نوجوان هفده ساله را که چند سال پیش مرتکب یک قتلی شده بود و چند سال همین طور مانده بود اعدام شد! حتی شنیدم بعضی از آقایان هم در همین قم اعتراضی کرده بودند که این نباید اعدام شود. خب اینها هم محل نظر است یک نوجوان هفده ساله در نوجوانی که مرتکب یک قتل می شود، خب این هفده ساله هنوز تکلیف نشده، تکلیف نماز شده ولی تکلیف نسبت به این مسائل نشده و هنوز نمی تواند تشخیص بدهد، شما که نبودید در آن وقتی که این عمل اتفاق افتاده بر چه اساسی بوده و چه

طور او این [عمل را مرتکب] شده، هفده ساله را که اصلاً نمی‌شود روی حرف او حساب کرد، وقتی که یک نوجوان هفده ساله بخواهد یک معامله فرض کنید پانصد هزار تومانی بکند شارع اجازه نمی‌دهد! و می‌گوید این هنوز سفیه است این هنوز خوب و بد را نمی‌تواند تشخیص دهد چه طور در مسئله قتل که مسئله به این مهمی و دقیقی و ظریفی است، و هزارها احتمال می‌رود که در آن لحظه انجام قتل اتفاق افتاده باشد و هیچ کس هم خبر ندارد، می‌گوید آقا این زده و کشته و تمام شد! این که نمی‌شود! و بعد هم چند سال بماند و همین طور و بعد هم اعدام کنند! این‌ها صحیح نیست هیچ کدام این مسائل صحیح نیست و تمام اینها بر عهده آن قاضی است که حکم می‌کند و باید حساب پس بدهد. این نیست که صرفاً فرض بکنید که این پانزده سالش تمام شد و...

و الان وجدان افراد این مسئله را نمی‌پذیرد شما الان به همه افراد نگاه کنید می‌گویند چرا چرا چرا این چرا چرا چرا می‌دانید مال چیست؟ به خاطر این است که این مسئله با مسئله فطری نمی‌سازد ولی اگر همین فرض کنید که یک جوان بیست و پنج ساله باشد خب اشکال ندارد مرد بزرگ است قتل کرده آن هم باید دقیقاً مشخص بشود در لحظه قتل چه طور بوده نیت چه طور بوده چه اراده‌ای داشته شاید اصلاً قصدش قتل نبوده فرض کنید که کشیده‌ای به او زده و می‌خواسته ضربه‌ای وارد کند بعد خود او خودش را در یک موقعیت قرار داده و.... در این‌ها هزار تا حساب و کتاب هست! یعنی آن قاضی باید پدر خودش را در بی‌آورد تا این که برسد به این نتیجه‌ای که آیا این واقعا مستحق قصاص است یا مستحق قصاص نیست؟ نود و نه درصد تمام این‌ها شبه عمد است! یک درصد اگر فرض کنید که بگوییم که این‌ها قصاص است! خب این را فطرت نمی‌پذیرد چرا چون خدا بر اساس همین فطرت و بر اساس همین عقل احکام را نازل کرده است. شما وقتی که می‌گوید **وَ اِنتَلُوا الْاَيْتَامِي حَتَّىٰ اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَاِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ ... ﴿النساء، ۶﴾** وقتی که بچه پانزده ساله به بلوغ رسید پول دستش ندهید حرام است، حرام است آن ارثی که از پدر به این رسیده به دست این داده بشود **فَاِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا** وقتی که فهمیدید عقلش آمده درست شد و بسته شد و می‌تواند صلاح و فساد خودش را تشخیص بدهد آن وقت باید فان اناستم منهم امتحانش کنید ببرید او را در معاملات این طرف و آن طرف این را بخریم چه طور است مسائل را از او نظرخواهی بکنید ببینید جریان اجتماع شرایط این‌ها را می‌فهمد؟ یک دفعه بردارید فرض کنید که سه میلیارد بدهید دستش؟ یا نه آن سه میلیارد را می‌بره هوا یا می‌ریزد در چاه؟ ببینیم با این وضعیت چه کار می‌کند؟

می‌گویند یک فقیر بیچاره ای بود که یک مرتبه انتخابش کردند که پادشاه بشود و یک دفعه این

پادشاه شد، فردا گفت بروید همه مال خزانه را بند تنبان بخرید! گفتند آقا مگر مملکت چقدر به بند تنبان نیاز دارد؟ گفت من این قدر بی بند تنبانی کشیده ام که اگر تا آخر عمرم این خزانه پر بشود و خالی بشود من فقط بند تنبان برای این مملکت می خرم! درد این مملکت فقط بند تنبان است نه هیچ چیز دیگر! بند تنبانشان را نگه دارد سفت که نیفتد!

خب حالا این در یک چنین وضعیتی اگر یک ارثی از بابا به او برسد همه را برمی دارد خراب می کند و انءانستم منم رشد یعنی وقتی امتحانشان کردی و تجربه کردی و یک پول دستش دادید اول یک میلیون، دیدید با این چه کرد بعد کم کم ده میلیون دادی دیدی چه کرد بعد فهمیدی که بین پول و مس و چدن فرق می گذارد بین پول و آجر فرق می گذارد وقتی فهمیدید... آن هم کم کم می دهید که عادت بکند نسبت به مسائل تا این که بتواند تحمل کند نفسش تحمل کند یک چنین پدیده تازه ای را و یک دفعه دست پاچه نشود و همه را بزند به توپ خلاص بکند.

این یک مسئله عرفی و عقلی است در تمام دادگاه ها در دنیا الان از این شیوه عمل می کنند هیچ کسی نمی گوید که فرض کنید که تا پانزده سالش شد پول بدهند، می گویند غلط است! می خندد! مسخره می کند! این مسخره کردن و خندیدن یعنی همه اش هم به حساب بی دینی است؟ نه، قانون می گذارد اصلا برای خودش برای مملکت خودش قانون می گذارد و این قانون را خودش و بچه اش هم انجام می دهد و برای فامیل و برای همه افراد انجام می دهد چرا؟ بر اساس جری اجتماع یعنی جری اجتماع و سیره عقلانی در اجتماع اقتضای این مسئله را می کند درست شد؟

خب در مورد قصاص هم مسائل همین طور است، چطور انسان یک بچه شانزده هفده ساله که آمده یک جنایتی کرده و بعد انسان نمی فهمد که چی بوده چطور بوده مثلا چه جور (مخصوصا این بچه هایی که یک چیزی به ایشان می دهند تحت تأثیر احساسات قرار می گیرند) شاید به او حرفی زده نمی دانم این چه کرده خلاصه این به این راحتی نیست که انسان بخواهد این کار را انجام دهد. خیلی مسئله مشکل است خیلی مسئله سخت است بنده مطالبی دیدم در این زمینه از بزرگان که در قضایای مختلف آن چه را که حکم می کردند که اصلا خیلی تفاوت می کند با آن چه که می گذرد! خیلی نسبت به مسائل و این ها تفاوت می کند!

خود شما الان یکی از مسائلی که بخواهید نگاه بکنید خود بنده در درس مرحوم آقای میرزاهاشم آملی بودم (خدا رحمت کند، ایشان مرد خوبی بود، مرد خوش نفسی و فاضل و خوبی بود) در بحث بلوغ راجع به بلوغ دختر که در نه سالگی بود یا مثلا راجع به پسر وقتی که صحبت می کردند، ایشان هم

نظریه‌شان همین بود می‌گفتند آخر این دختر نه ساله که باید عروسک بازی کند، این که به واسطه ترک صلاه خدا عقابش نمی‌کند! این که برمی‌دارد عروسک را می‌گیرد بغل خودش می‌خواباند حالا این اگر شب نماز مغرب و عشاءش فوت شد و اتفاقاً فرض کنید که در همان خواب هم از دنیا رفت حالا این ملائکه این را عقاب می‌کنند؟! خب این قدر یک عروسک هم نمی‌فهمد چرا عقابش می‌کنند!؟

چندی پیش من یک جایی بودم بچه‌ای بود تازه دوازده سالش هم بود و سه سال هم از بلوغی که می‌گویند گذشته بود آقا سر یک عروسک دعوا و کتک کاری شد. به باباش گفتم دختر بالغت را ببین! (باباش می‌گفت که این بالغ شده) گفتم دختر بالغت را نگاه کن این که تازه سه سال هم از بلوغش گذشته! نه سال که هیچ، نه ساله بود چشمش را هم در می‌آورد! آخر به کتک زدن فقط اکتفا کرده! گفتم دختر بالغت را نگاه کن تازه سه سال هم از بلوغ گذشته برای یک عروسک دارد چه کار می‌کند دارد بابای اون را در می‌آورد آن وقت همین دختر موقع نماز که شد آمد چادر برداشت و سرش کرد و جانماز انداخت و نماز خواند. یعنی او سر عروسک کتک کاریش را می‌کند اما این جا هم فرض کنید که به خاطر همان روحیه دینی و ایمان و نفسی که به عبادت تمایل دارد و طبیعت آمده این کار را انجام داده، خب حالا فرض کنید نماز ظهر و عصر را نخواند این جایش در جهنم است؟ نه بابا مسخره است همین خنده شما یعنی چه؟ یعنی ما که هیچ عقل نداریم، داریم می‌خندیم آن خدایی که حکیم علی الاطلاق است او نمی‌خندد؟! خب ما که هیچ چیز سرمان نمی‌شود، با این عقل ناقص خودمان داریم به این حکم می‌خندیم آن وقت او که علام الغیوب است آن که مُشْرِف بر نفوس است آنی که مقام رحمانیت و رحیمیتش کذا و کذا است بیاید بگوید نماز است، از همان لحظه تسع سنوات چنان گردنت را می‌زنم، کله‌ات برود یک فرسخ آن طرف‌تر! این خدا را اصلاً ما قبول نداریم که بخواهد بیاید و با بندگانش این جور عمل بکند.

خب ببینید ما در خیلی مسائل داریم در بسیاری از مسائل وقتی که شما نگاه بکنید می‌بینید اصلاً مسائل منظر است فرض کنید یکی از مسائلی که الان به نظرم آمد مثلاً فی الغنم الصائمه زکوة، فی الغنم المعلوفه لیس بالزکوة خب زکات در غنمی که غذایش از گیاه بیابان است این فرض کنید چنین است اما اگر او به واسطه علف به واسطه به اصطلاح تعلیف یعنی خریدن علف و مزرعه خود شخص این گوسفند رشد کرده در آن لیس بزکوه خب قضیه روشن است دیگر آن پول داده وقتی پول داده که نباید دیگر به این زکات تعلق بگیرد اگر نمایی داشته در بحث خمس می‌رود در آن جا که مربوط به ارباح مکاسب است ولی غنم همین که صائمه می‌شود (این البته در این جا یک اختلافی است که نوع زکوة

در بعضی دارد که نصف کردند ولی نه آن قول مشهور به اصطلاح عدم زکات است) خدا می گوید این دارد علف بیابان را می خورد خب از جیت هم که خرج نکردی وقتی خرج نکردی باید زکاتش را بدهی یعنی یک چیز طبیعی می آید این مسئله..

یا مثلاً فرض کنید که در بسیاری از موارد دیگر مثلاً در همین کیفیت صلوه نسبت به افراد مختلف، مریض باید چه طور بخواند او باید چه طور بخواند در مورد صوم **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِنُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِنُكْتِبُوا اللَّهُ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** ﴿البقرة، ۱۸۵﴾ در مورد ترجیح روایات بر یک دیگر هزار مورد شما پیدا می کنید که در آن موارد قبل از این که بخوانید به بیان شارع نسبت به حکم خود همان فطرت اولیه، همانی که نظر می اندازید یک دفعه ذهن شما می رود به این که قاعدتاً در این جا باید این جور باشد، قبل از این که اصلاً مراجعه کنید قبل از این که ببینید بیان شارع را ببیند این ذهن می رود به یک سمت که حکم در این تکلیف به این کیفیت است یا به آن کیفیت است این چرا می رود؟ چرا؟ چون خدا در انسان فطرت قرار داده عقل قرار داده بر اساس آن خب البته هر شخصی اطلاعش بیشتر باشد به همان مقدار آن عقل او سازج تر و خالص تر و مجردتر می تواند احکام را بگیرد.

لذا هر چه انسان از نقطه نظر علمی و از نقطه نظر روحی به مقام تزکیه برسد دیدگاه او نسبت به تکالیف و احکام متفاوت تر خواهد شد. هر دو قضیه یکی آن جنبه علمی شخص بالاتر برود این یک دیدگاه نسبت به افراد فرق می کند نسبت به تکالیف فرق می کند دوم آن جنبه روحی او تجرد نفس او بالا برود. لذا دارد که «لا یحلّ الفتیاء لمن لا یستفتی من اللّٰه بصفاء سرّه و اخلاص عمله و علانیته و برهان من ربه»<sup>۱</sup> این به این قضیه برمی گردد که وقتی انسان از نقطه نظر تجرد نفس به مقام اتصال برسد تازه آن موقع می فهمد به مردم چه بگوید تازه آن موقع می فهمد که با هر کسی چگونه صحبت بکند و هر حکمی را نسبت به شخصی داده به شخص دیگر سرایت ندهد و برای هر شخصی حکمی جداگانه کند این به این جهت برمی گردد این قضیه اصلاً واقعیت مسئله این است واقعیت مطلب این است.

یک شخصی آمده خدمت امام صادق علیه السلام یا بن رسول الله من سالهاست که نماز نخوانده ام حضرت فرمودند باید بروی نماز را بخوانی یک شخص دیگر آمده فی المجلس آمده از حضرت سوال کرده پانزده سال است چقدر است (الان سالش یادم نیست) نماز نخوانده ام حضرت

۱- مستدرک الوسائل ج ۱۷ باب ۱۵ حدیث ۱؛ بحار الانوار ج ۲ باب ۱۶ حدیث ۳۴

فرمودند اگر توانستی هر وقت حال داشتی مثلاً نمازت را بخوان هر وقت توانستی مثلاً آن راوی می‌گوید نسبت به اول حضرت گفتند خب این دو تا باهم فرق داشتند با هم تفاوت داشتند یک شخص در مورد حج می‌آید از حضرت سوال می‌کند در هنگام مخالفتش با اهل بیت حالا ناصبی بوده احتمالاً ناصبی بوده ولیکن همان طوری که اگر نظر رفقا باشد گفتیم ناصبی هم متفاوت است جهات ناصبی این‌ها هم خیلی متفاوت است افراد آنها هم متفاوت است حضرت فرمودند که احب ان تعید خب است که دوباره حجت را انجام بدهی به یکی حضرت می‌فرمودند که لازم نیست انجام بدهی به یکی می‌گویند که یجب علیک این یجب علیک یا احب یا لابعث این سه مرتبه مختلف در حالی که همه این‌ها ناصبی هستند برای چیست؟ در حالی که همه ناصبی بودند.

آن که آمده حضرت به حالش نگاه کرده به میزان نصبش نگاه کرده شاید یک ناصبی بوده در یک حدی که آن قدر عناد داشته که هیچ حکمی از او پذیرفته نشده بود در نصب با اهل بیت اصلاً حکمی از او پذیرفته نمی‌شود این یک.

ثانیا خود حال آن شخص، می‌تواند برود نمی‌تواند برود استطاعت مالی برای اعاده حج دارد؟ قدرت و توان جسمی دارد یا ندارد تمام این ملاکها ملاکهایی است که یک نفر با آن عقل فطری خودش و آن عقل خدادای خودش می‌تواند همه این‌ها را لحاظ کند.

این مسئله کلید استنباط است یعنی عَرَضَةُ احکام [بر فطرت و عقل] قبل از مراجعه به شارع، خود عَرَضَةُ احکام و تکالیف بر فطرت و عقل، مجتهد باید در وهله اول به این مسئله فکر کند.

پس اینطور نباشد که شما برای استنباط یک حکمی بروید در رساله نگاه کنید نه این جور نباید باشد نگاه کنید ببیند عقل و فهم و فکر شما صرف نظر از جوانب خارجی با توجه به مسائلی که در اینجا هست چه اقتضایی می‌کند آن را برای خودتان نگه دارید آن گاه بروید سراغ آن ادله. و اول سراغ فتاوی فقها و علما هم نباید بروید، چرا؟ چون آنچه را که آن‌ها فهمیدند از همین روایات و بر اساس مرتکرات ذهنی خودشان فهمیدند و اگر شما بروید سراغ آنها آن چه را که از ناحیه منبع و مدارج و مسانید باید به عهده شما برسد از آنها عقب می‌مانید و نفس شما نسبت به او غفلت می‌کند.

بر اساس آن چه را که فعلاً مطرح است اول در هر قضیه فوراً یک اصل ایجاد می‌کنند یک اصل موضوعی، بعد تمام موارد مشکوک را حمل بر او می‌کنند این کار به هیچ وجه صحیح نیست و غلط فاحشی است.

در مقام اجتهاد و استنباط باید اولین کاری که می‌کنید به عقل خودتان مراجعه کنید چون آن اول

است آن چرا که اول می‌فهمید نسبت به این مسئله چه به نظر می‌رسد، وقتی که این قضیه برایتان به اصطلاح یک صورت ابتدایی پیدا کرد آن موقع بروید سراغ ادله آیات قرآن و روایات و بس تمام شد آن حکم تان را آن به اصطلاح نظره اجتهادی و استنباطیتان را به واسطه این قضیه ببندید، البته ملاحظات زمان ائمه علیهم‌السلام را کاملاً باید داشته باشید جریانات و مسائل تقیه و امثال ذلک چه از نقطه نظر سند و چه از نقطه نظر دلالت و چه از نقطه نظر جهت روایت تمام این‌ها را بایستی که مورد نظر قرار بدهید مسئله که تمام شد فتواری که دادید استنباط را که کردید آن موقع بردارید نگاه کنید که شیخ طوسی چه گفته علامه فرض کنید که در فوائد چه گفته شیخ طوسی در آن جا چه فرموده در تهذیب چه نظری داده بعد آن وقت اگر دلتان خواست یک سری هم به متأخرین بزنید بیشتر باید آن جنبه قدمای را در نظر گرفت چرا که آنها قریب الحدیث هستند به زمان خود ائمه علیهم‌السلام چون به آن نزدیکتر هستند بهتر از این نظر می‌شود انسان استفاده بکند.

آن وقت انسان یک مرتبه نگاه می‌کند می‌بیند در یک فتوی بین آن چه را که گفته شده و بین آن چه که به نظر او می‌رسد صد و هشتاد درجه تفاوت است! اصلاً به طور کلی متفاوت است واقعا یک مسئله‌ای است که حوزه‌ها باید در این قضیه و مطلب خیلی بیشتر کار کنند.

این کتاب اجماعی که ما نوشتیم خیلی به اصطلاح این مسئله را جلو می‌برد که چطور حوزه‌های علمی ما به جای پرداختن به مدارک و مسانید اصلی که قرآن و روایات و احادیث اهل بیت باشد اینها را کنار گذاشته اند و به جای او فتاوی فقها را جانشین کرده اند اصلاً خود به خود یعنی این طور شده تا می‌گویند شیخ فوراً یک دفعه همه یک متر می‌نشینند عقب، خب چرا می‌نشین عقب؟ تا می‌گویند آقای فلان فتوی داده، فلان فقیه فتوی داده فلان شخص از بزرگان نسبت به این قضیه بابا او بزرگتر است یا امام سجاد علیه‌السلام؟ آن بزرگتر است یا امام باقر یا امام صادق یا امام رضا علیهم‌السلام؟ خب برای چه؟ مثلاً اگر یک دلیلی نبود آنها یک چنین حکمی نمی‌دادند! نه آقا اشتباه کرده خب اشتباه کرده مثل سایر موارد مگر شما در افراد قائل به طهارت و قدس و عصمت هستید که می‌آید و آن عصمت و طهارت را در کنار طهارت امام معصوم علیه‌السلام قرار می‌دهید؟! خب اگر مسئله این باشد خیلی از مسائل ما زیر و رو خواهد شد و تغییر پیدا می‌کند.

پس بنابراین وقتی که آن مطلب تمام شد آن گاه انسان می‌رود سراغ این مطالبی که خب به اصطلاح مطرح می‌شود و این حرفها.

تلمیذ: اول می‌رویم سراغ قرآن بعد می‌رویم سراغ.....



استاد: ببینید شما آخر با چه حسابی سراغ قرآن می‌روید من نمی‌گویم شما بیائید آن عقل و فطرت خود را به اصطلاح معیار و اصل قرار بدهید و مطلب را تمام کنید من آن حرف را نمی‌زنم اگر می‌گفتم، می‌گفتم قرآن را هم ببندید روایات را هم ببندید مثل این‌هایی که امروزی در می‌آیند و احکام جدید می‌آورند و مسائل حقوق بشری و چه می‌گویند که مخالف با احکام است این مسائل اشکال ندارد خب ما به این جاها کشیده می‌شویم! نه، صحبت این است که آن دیدگاه اولیه خود را در این قضیه ببینیم خدا در دل ما و در درون این عقل متصل ما در این حجت باطنی ما چه قرار داده است خب نسبت به بعضی از مسائل می‌رسیم به بعضی‌ها هم نمی‌رسیم خب اصلا اشکال ندارد نسبت به این‌ها نمی‌رسیم این که فرض کنید که در ارباب مکاسب خمس است یک پنجم خب از لسان شرع باید این قضیه روشن بشود فطرت ما نمی‌گوید یک پنجم شاید فطرت ما بگوید یک دهم، یک دوم، یک سوم میزانش به اصطلاح از ناحیه او تعیین می‌شود، نه، نسبت به آن مسائل و احکامی که عقل و فطرت انسان راهی دارد برای تشخیص آن، نسبت به آنها فکر می‌کنیم خب فکر کردن که اشکال ندارد یک فکری انسان انجام می‌دهد.

تلمیذ: می‌ترسیم آن را با رأی خودمان تفسیر کنیم.

استاد: نه دیگر ببینید ما با در نظر گرفتن این مسئله مراجعه می‌کنیم یک فقیه وقتی که می‌خواهد به حکم الله برسد این را می‌داند که بسیاری از مطالب در اختیار و اداره او نیست او باید از ناحیه شارع برسد ولی صحبت در این است که آن رأی ابتدایی من می‌گویم که این طور نباشد، سریع، که اصلا ممکن است شما در عرض ده ثانیه به این تصویر ذهنی بخواهید برسید لازم نیست که بنشینید شبانه روز فکر کنید، در همان ثوانی اولیه انسان می‌تواند ببیند که نفسش به کدام طرف تمایل دارد به کدام طرف می‌زند وقتی که من الان احساس می‌کنم که روزه برای معده من ضرر دارد و اگر پزشک گفته اگر بگیری مرضت بد می‌شود و آن کتتم مریضا و او علی سفر را هم من در قرآن نخواندم، نه، اصلا دفعه اولم است تازه مسلمان شده ام مسیحی هستم تازه مسلمان شده ام نه از قرآن خبری دارم نه از چیز دیگر ماه رمضان می‌رسد می‌گویم همه مسلمانها روزه می‌گیرند من هم باید فردا روزه بگیرم در حالتی که مشکل دارم، درست شد؟ الان یک مسیحی که مسلمان شده نسبت به این چه حکمی می‌کند؟ قبل از این که برود قرآن را بخواند قبل از این که از مرجع تقلیدش سوال کند چه می‌گوید؟ می‌شود یا نمی‌شود؟ می‌توانم یا نمی‌توانم؟ این که این دچار تشکیک شده مال چیست مال همین فطرتش است اگر نبود که دچار تشکیک نمی‌شد تا این که برود سوال بکند! پس این تشکیکی که برای او به وجود

آمده که من قادر بر صوم هستم یا نیستم این به خاطر چیست؟ به خاطر همان حجت باطنی است که خدا به او داده. وقتی که نگاه می‌کند قرآن هم ندیده عجیب است خدا بیاید که بگوید که من مثلاً فرض کنید که با این وضعیت بنخواهم روزه بگیرم این بعید است خب حالا برویم سوال کنیم می‌گویند آقا حکمش در قرآن است! می‌آید نگاه می‌کند فان کتتم مریضا او علی سفر فعدہ من ایام! عجب گفتم که این نمی‌شود! این جور در نمی‌آید! این گفتم گفتم ها مال چیست؟ مال همان به اصطلاح حُجَجی است که بر اساس آن حجج باطنی، قرآن نازل شده بر اساس آن مبانی فطری آیات قرآن آمده انطباق شرع با وجود خارجی، شرع یعنی دستورات منطبق بر آن حقایق خارجی است.

لذا این به عنوان یکی از مسائل کلی در هر جا دیدید کاری انجام دادید چیزی را متوجه شدید که انجام آن کار یا در آن جریان قرار گرفتن نفس شما را مکدر کرد بدانید شرع در این جا گفته نکنید. مثلاً شرع گفته که در این جا این عمل، عمل قبیحی است یک عملی انجام دادید آمدید شطرنج بازی کردید در عین این که فتوای بر حلیتیش هم مثلاً بعضیها دادند! بسیار خب تا این بازی را کردید یک دفعه دیدی میل به نماز رفت، بدانید یک جایش خراب است آمدید موسیقی گوش دادید که بعضی ها فتوی به حلیتیش دادند وقتی موسیقی را گوش دادید حالا نسبت به آن مواردی که نه همین موسیقی آن حالت را نمی‌آورد آن یک بحث دیگر است آن جا باید به آن جهت شارع توجه کرد آنجا فرق می‌کند که بعد از مراجعه به ادله می‌بیند شارع یک نظر دیگری دارد تا گوش دادید، دیدید که آن حال قرآن خواندنتان دیگر نیست کشش ندارید یک ایرادی این وسط است در یک مکانی رفتید خود مکان هم تأثیر می‌گذارد، مکان ظلمانی، مکانی که مکدر است، تکدر می‌آورد وقتی نگاه کردی رفتن در این مکان ایراد دارد نشستی با کسی حرفی زدید و بعد از حرف زدن دیدید آن میل به عبادت آن احساس سبکی رفت تبدیل به کسالت شد شارع می‌گوید با این حرف نزن با این نباید صحبت بکنی این در نفست تأثیر سوء می‌گذارد اثر می‌گذارد و تمام این عبادات برای چیست؟ برای تجرد است برای تقرب است و ارتباط یک شخص اگر موجب این بشود ارتباط می‌شود حرام! شوخی نداریم آقا حرام است! ارتباط با فرد می‌شود حرام صحبت کردن و سلام و علیک کردن می‌شود حرام، چرا؟ چون تمام آن خواص عباداتی که تا حال انجام دادی از تو می‌گیرد و کم کم می‌بردت و معلوم نیست این مسئله تو را به کجا می‌اندازد؟ چون نفس به واسطه اقترابی که با فرد پیدا می‌کند کم کم به آن سمت جذب می‌شود و آن خصوصیات ظلمانی و نفسانی و دنیوی و شهوانی و شیطانی او را کم کم به خود می‌گیرد. این ظروف مرتبته، خیال نکنید این قضیه فقط یک قضیه اخلاقی است و مستحب و مکروه است نه آقا حرام است!

اگر ببینید ارتباطتان با افراد کم کم دارد شما را به کدورت می‌کشاند ارتباط با این حرام است، تمام خاصیت نمازتان تمام خاصیت ذکرتان، قرآنتان همه این‌ها چه می‌شود؟ از بین می‌رود این‌ها فقط مسائل اخلاقی نیست، بلکه نسبت به بعضی موارد کراهت دارد.

تمام احکام همه منزل بر چیست بر مسائل فطری است شما که می‌خواهید به قرآن و روایات مراجعه کنید همین‌طور چشم و گوش بسته می‌خواهید مراجعه کنید یا می‌خواهید قرآن و روایت بفهمید آن‌چه که شما می‌خواهید بفهمید باید با عقلتان بفهمید باید با عقلتان روایت را بفهمید این‌که الان به این آیه قرآن نظر می‌اندازد با دیدگاهی که در خودش ارتکاز دارد، نظر می‌اندازد منتهی اگر فکر کرد این آیه قرآن جور دیگر است آن وقت می‌آید دیدگاه خودش را تغییر می‌دهد که چیست شاید من اشتباه کرده باشم در خیلی از موارد انسان اشتباه می‌کند تصور می‌کند الان حکمی در قضیه این است در حالی که شارع نظر به امر دیگر داشته که از دیدگاه این مفعول مانده است.

تلمیذ: می‌توانیم بگوییم که بیشتر در مرحله اول در این احکام شارع تشخیص موضوع را به عهده عرف بگذارد.

استاد: این که نمی‌داند انسان در این جا گذاشته یا نه، ما که نمی‌دانیم من به طور کلی دارم می‌گویم من منظورم در این جا این است که یک دیدگاه ابتدایی برای مجتهد ابتدئاً تصویر بشود وقتی آن دیدگاه ترسیم شد آن وقتی می‌فهمد که این از مواردی است که شارع به عهده عرف گذاشته یا نه؟ در هر قضیه در مورد صلوة شارع می‌خواهد نماز بخواند خب می‌گوید نماز بخوان صلّ کما رأیتونی اصلی نماز بخوانید من می‌بینم کمرم درد می‌کند از کجا می‌فهمم شارع این را به عهده عرف گذاشته؟ شارع که این را نگفته پس چه کار کنم؟ یک دفعه یک چیزی در من پیدا می‌شود که آیا من هم وظیفه دارم مثل شارع نماز را در حال استقامت بخوانم یا در حال جلوس، این را که شارع نیامده به من بگوید تا این پیدا می‌شود بروم از پیغمبر صلی الله علیه و اله بپرسم یا رسول الله من کمرم درد می‌کند، دیسک دارم و نمی‌توانم، خیلی مشکل است، حضرت می‌فرمایند: بنشین!

تلمیذ: این تکلیف مالایطاق است؟

استاد: نه مالایطاق، حتی اگر فقط مشکل باشد طرف می‌تواند بخواند منتهی سختش است نه مالایطاق نیست که نتواند بخواند مشکل است حتی ما در حد این اشکال هم حتی چیز می‌کنیم. یک بنده خدایی می‌گفت که اهل بیت ما حمل دارد و الان که ماه هفتم است می‌گوید که مشکل است می‌توانم برای نماز خواندن بنشینم یا نه؟ گفتم همین که احساس خستگی می‌کند بنشیند، حتی می‌تواند

دستش را بگیرد و بلند شود. خدا و شارع از زن در حال حمل استراحت را خواسته به نحوی که باید این خودش و بچه وضعیتش در یک موقعیت راحت باشد حتما که نباید بیل به کمرت بزنند تا این که نماز را نشسته بخوانی! نه، همین که احساس می کنی الان در یک حالت سختی و مشقت هستی و حمد و سوره ای که می خواهی بخوانی... شارع می گوید حمد و سوره را باید راحت بخوانی آن حمد و سوره ای که در حال مشقت و نگرانی که حالا بچه نکند که چه شود، آن حمد و سوره را من نخواستم راحت بنشین قشنگ نماز بخوان.

در حالتی که خیلی ها می گویند نخیر تا وقتی که جانت در آن جا درآید باید نماز را بخوانی و سه تا عصا این طرف بگذاری و دو تا عصا آن طرف بگذاری اگر این ها کفایت نکرد دو نفر تو را بگیرند و بخوانی!

من در همین فیضیه داشتم نماز می خواندم همان جا پشت سر آقا سید محمدعلی اراکی خدا رحمت کند آدم خیلی خوبی بود من در حال تشهد بودم کمرم خم شد یکی بغل من بود که حالا نمی گویم چه کسی است این دستش را گذاشت و کمر ما را راست کرد! بابا نمازت را بخوان تشهدت را بخوان تو به کمر من کار داری یا تشهد نماز می خوانی؟ دوباره من این جوری کردم دوباره دست آقا آمد کمر ما را... هی دیگر ماند ما این جوری می کردیم دیدیم دستش پشت ما، آقا شما موکل بر کمر ماهستی یا نماز خودت را می خوانی؟ التفات کردید؟ نمازت را بخوان چه کار داری من اصلا بروم سجده به تو چه ربطی دارد؟ حالا هی راستمان بکن و چپمان بکن!

مرحوم پدرمان به من فرمودند (ببینید این ولی خدا این است) در همین مسئله طواف درباره ازدحام هنگام طواف در بین مقام و بیت، گاهی از اوقات برای خود من اتفاق افتاده که واقعا شیرۀ ما درآمد یعنی چنان این ازدحام فشار داد اصلا بعضیها می میرند دیگر! آقا می میرند من جلوی چشم دیدم یکی مُرد! این چه طوافی است که شارع اجازه بدهد بای نحو کان باید در آن چند متری [بین بیت و مقام] انجام بشود؟ هیچ عقلی این را نمی پذیرد که بیاید طرف آن طوافی که باید با توجه باشد با ذکر باشد همه اینها برود کنار فقط به فکر این که نمیری این طواف شد؟ ولی ایشان این را می فرمودند انسان باید جوری طواف کند که راحت طواف کند و بتواند حال خودش را حفظ کند! این می شود حکم مطابق با فطرت آن وقت به ادله مراجعه می کند می بیند این ها اجازه نسبت به قضیه مثلا داده شده آن میزان ضرورت و میزان را که می فهمد وقتی ادله می گوید ضرورت ما فقط افراد دیگر باشند می گویند فقط مرگ ولی نه ضرورت در این جا صرف فشار است، خب برو عقبتر آن طرف مقام طواف بکن،

باید راحت باشی تا بتوانی حال خودت را داشته باشی این منظور من است و این قضیه باعث می شود که مجتهد بتواند بهتر آن روایات و مسائل را درک کند.

اللهم صل على محمد و آل محمد